**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۷/۲/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(تزاحم دایمی و تزاحم اتفاقی)**

بحث سر تزاحم دائمی و تزاحم غالبی و تزاحم اتفاقی بود آدرس این بحث را در بحث نکاح حاج آقا هم بدهم بد نیست آخر جلد دوم نکاح ایشان این بحث را متعرض شدند این را از نرم افزار را گرفتم کلمه دائمی و تزاحم را با هم زدم اینها آمد نرم افزار جامع فقه جلد پانزدهم نکاح هم درس شماره 547 که تاریخش 12/03/82 است صفحه 514 در این هست ولی چون صفحه‌هایش پشت سر هم زده شده چاپهای قدیمش معمولاً هر جلدش صفحه‌هایش جداست از اول رقم سر صفحه زده شده این بود که من آدرس درسی را دادم پیدا کردنش راحت‌تر است بگذریم.

بحث در مورد تضاد دائمی بود عرض شد که در تضاد دائمی و تضاد غالبی ظهور دلیل در این هست که هر یک از دو حکم مدعی هستند که من اهم هستم دلیل دیگر هم همین ادعا را دارد و این منشأ تعارض می‌شود که ما عرض کردیم ما این مطلب شهید صدر را که در تضاد دائمی البته با اضافه مطلبی که حاج آقا می‌فرمایند در تضاد اتفاقی این مطلب را که دلیل متکلم ناظر به این هست یعنی هر دلیل ناظر به این هست که حکمی که دلیل متکلف آن است اهم است ما در واقع اشکالمان این هست که این مطلب را در تضاد اتفاقی هم اگر ناظر به فرض تزاحم باشد دو دلیل باید بزنید و حکم فرض تزاحم را بخواهید بگویید ناظر به حکم فعلی در ظرف تزاحم باشد باید بگویید والا اصل این مطلب که در تضاد دائمی دلیل ناظر به اهمیت هست که هم در فرمایش حاج آقا تأکید روی آن شده هم در فرمایش شهید صدر مطلب درستی است خب حالا نتیجه چی می‌شود من امروز می‌خواهم این را بحث کنم حالا که تعارض کردند نتیجه چی می‌شود؟ یک بیان ابتدایی این هست بگوییم اظهر و ظاهر باید مراجعه کرد مثال بحثی که داشتیم را یکبار دیگر ذکر بکنم در آن تطبیق بکینم یک دلیل می‌گوید که «إذا طلعت الشمس

فصلّ» یک دلیل می‌گوید «إذا طلعت الشمس فمش» هر یک از این دو دلیل مدعی هستند که صلاة عند طلوع فجر واجب فعلی است که لازمه فعلیت وجوب اهمیتش از جمیع مزاحمات دائمی یا اتفاقیه است آن یکی هم می‌گوید من واجب فعلی هستم. پرسش:... پاسخ: یکی صلاة یکی مشی، یکی صلاة را واجب فعلی می‌داند که لازمه‌اش اهمیت صلاة از جمیع مزاحمت است یکی مشی را واجب فعلی می‌داند حالا که چنین شد چه باید کرد ابتداءً این هست که هر کدام از اینها ظهورش اقوی بود او را باید اخذ کرد و آنکه از باب حمل ظاهر به اظهر و اینها ظاهر را حمل بر اظهر کرد و قواعد باب تعارض ابتداءً بحث اظهر و ظاهر را باید پیش کشید و امثال اینها. حالا سؤ‌ال این هست که اولاً یک نکته‌ای اینجا هست اینکه در بعضی موارد این جور چیزهایی که هست یک جمع عرفیی دارند که خیلی وقتها مقدم بر این بحث است فرض کنید که یک دلیل می‌گوید که «إذا رأیت الهلال فکبر» یک دلیل می‌گوید «إذا رأیت الهلال فسبح» یکی از دلیلها می‌گوید «إذا رأیت الهلال فهلل» خب اینجا عرف چی می‌گوید؟ می‌گوید اینها از باب مثالند آن چیزی که واجب است ذکر الله است فذکر الله هست مثال است یکبار مثال تکبیر زده یکبار تسبیح زده یکبار تهلیل زده همه اینها از باب مثال است گاهی اوقات این حمل چیزهای مختلف بر مثال ممکن است البته این حمل بر مثال اصلاً ربطی به تزاحم هم ندارد اگر تزاحم هم نداشتند خیلی وقتها ما حمل بر مثال می‌کردیم چون ممکن بود هر دو هم امکان‌پذیر باشد در همین مثال ذاتاً البته هر دو امکان‌پذیر است ولی در آن زمان رؤیت هلال مثلاً یک زمان واحد است ولی اگر زمانش هم موسع شما در نظر گرفتید که امکان‌پذیر باشد همه اینها ولی خب اینجا چون ظهور دارد کبّر اینکه واجب دیگری واجب نیست فقط تکبیر است لا اکثر آن یکی هم چون ظهور قویی دارد در این تهلیل واجب است لا اکثر آن یکی هم ظهور قوی دارد در اینکه تسبیح واجب است لا اکثر حمل می‌کنیم بر اینکه از باب مثال هستند صرف الوجود ذکر الله واجب است ولو همه اینها هم امکان‌پذیر هست معمولاً به تعبیر آقایان واو یعنی حمل این موارد بر، اینکه عطف‌شان عطف به أو باشد اظهر است به اینکه حمل کنیم به اینکه هر سه واجب هست هم تکبیر بگوید هم تسبیح بگوید

هم تهلیل اینها بعیدتر است. خب این یک مرحله که بعضی موارد جزئی این مرحله هست اما غالباً این جوری نیست که یک چنین جمع عرفی این چنینی مثلاً داشته باشد حالا نتیجه‌اش چی می‌شود؟ به نظر می‌رسد اینکه ما اظهر و ظاهر را بسنجیم اولاً در صورتی هست که آنکه ظاهر هست آن را ظاهر تلقی می‌کنیم دلالت دلیل بر وجوب فعلی انحلالی باشد یعنی دوتا مدلول داشته باشد یکی اینکه وجوب فعلی است یکی اینکه اصل الوجوب را بیان می‌کند یا به تعبیر شهید صدر یکی اصل وجوب را بیان کند یکی وجوب حتی در فرض اتیان به مزاحم یعنی این دوتا اطلاق دلیل با اصل دلیل انحلالی بشوند ولی اگر یک مفاد بیشتر نداشته باشد آنکه ظاهر متلقی می‌کنیم. یک مفاد، وجوب فعلی به طوری که اگر این وجوب فعلی را نداشت اصل وجوب اینکه یک وجوب فی‌الجمله‌ای داشته باشد حالا یا به تعبیر ما یا به تعبیر شهید صدر وجوب فی‌الجمله، وجوب بر فرض عدم اتیان به مزاحم این وجوب با عدم وجوبش یکسان باشد از جهت دلیل، دلیل نسبت به اینها آنکه دالّ باشد به نحو مطلوب، شبیه وحدت مطلوب و تعدد مطلوب بگویند وحدت دلالت داشته باشد آن تعدد دلالت دارد،‌اگر وحدت دلالت داشته باشد با اینکه ظاهر را از وجوب فعلی بخواهیم بیاندازیم معنایش این است که آن دلیل دیگر مفاد ندارد وقتی که مفاد نداشت سرایت می‌کند تعارض از ظهور به سند نتیجه این می‌شود که سندهای دو دلیل با هم درگیر می‌شوند این اظهر و ظاهر را که ما می‌گوییم در جایی هست که ما ظاهر را اگر از ظهورش انداختیم یک چیزی برایش بماند که بشود دلیل را بر او حمل کرد فرض کنید یک دلیل می‌گوید «اکرم العلماء» یک دلیل می‌گوید «لا یجب اکرام العلماء» ما می‌گوییم «لا یجب اکرام العلماء» نص در جواز است «اکرم العلماء» ظاهر در وجوب است خب ما به نصوصیت دلیل دوم از ظهور امر در وجوب که رفع ید کردیم یک چیز ته‌اش می‌ماند امر را حمل بر استحباب می‌کنیم ولی اگر قرار باشد چیزی ته‌اش نماند دیگر بحث اظهر و ظاهر که نمی‌آید دیگر اظهر ظاهر یا وقتی یک عام را به قرینه خاص تخصیص می‌زنیم باقیمانده تحت العموم مفادی هست که از عام اراده شود بنابراین اینکه ما اینجا بحث اظهر و ظاهر را تعیین می‌کنیم فرع این است که ظهور آن ظاهر در

فعلیت وجوب در وجوب مطلقه هر جور تعبیر کردید ظهور انحلالی باشد به طوری که بتوان بعد از رفع ید از اطلاقش اصلش را اخذ کرد یا بعد از رفع ید از فعلیتش بگوییم اصل وجوبش را بشود حفظ کرد این یک مرحله. «و من هنا یظهر» که اگر هر دو دلیل متکافئ بودند اظهر و ظاهری در کار نداشتیم اینکه ما حالا که متکافئ هستند چه باید بکنیم اگر متکافئ ظهورش در اصل وجوب مجزا و مستقل از ظهورش در فعلیت وجوب بود مانعی ندارد بگویید شما هر دو را از ظهور در فعلیت و اطلاق می‌اندازیم اصلش باقی می‌ماند اشکال ندارد این جور بگوییم حالا را بحث می‌کنیم پرسش: یبار دیگر از «و من هنا یظهر» بفرمایید ... پاسخ: ببینید «و من هنا یظهر» فرض در همین مثالی که داشتیم ظهور دلیل وجوب صلاة عند طلوع الشمس با ظهور دلیل وجوب مشی عند طلوع الشمس اینها متکافئ بودند ما ممکن است بگوییم ولو ظهور بدوی اینها بودند هر یک از اینها می‌گفتند من اهم‌ام ولی نه ما از این ظهور رفع ید می‌کنیم می‌گوییم اینها نمی‌گویند من اهم‌ام این می‌گوید من واجبم به اهمیت کار ندارد آن یکی هم می‌گوید من واجبم به اهمیت کار ندارد یا به تعبیر شهید صدر ظهور دلیل در اینکه حتی عند المشی هم باید نماز انجام داد اگر این ظهور مستقل باشد از ظهور اینکه اگر صلاة را انجام نمی‌دهی مشی را انجام بده چون دلیل اطلاق دارد دیگر صلاة می‌گوید من را انجام بده چه مشی بکنی چه مشی نکنی، مشی هم می‌گوید من را انجام بده چه صلاة را انجام بدهی چه صلاة را انجام ندهی. اگر این دوتا ظهورات با همدیگر ارتباطی نباشد مستقل از هم باشد خب اگر مستقل از هم باشد ما می‌توانیم این جوری بگوییم، بگوییم که ولو ظهور بدوی دلیل اول این بود می‌گفت من را بیاور صلاة را چه مشی بکنی چه مشی نکنی ولی ما از اطلاقش رفع ید می‌کنیم می‌گوییم در صورتی که مشی نکنی صلاة را بیاور دلیل مشی هم می‌گوید ولو در صورتی که صلاة نیاوری من را بیاور یعنی از آن ظهور اولیه‌اش رفع ید می‌کنیم. پرسش:... ظهورش به اصل خطاب و اطلاق خطاب انحلالی باشد پاسخ: انحلالی باید باشد. ما می‌خواهیم بگوییم که در صورتی ما می‌توانیم همین حرف را ... «من هنا یظهر» یعنی همین دیگر من هنا والا یظهر

نبود دیگر «من هنا یظهر» می‌خواهیم بگوییم آن حرفی که آنجا زدی که فرع رفع ید کردن از ظهور اطلاقی فقط و عدم سرایت تعارض به سند دلیل فرع این است که این ظهورها انحلالی باشد والا اگر ظهورها انحلالی نباشد هر کدامشان یک ظهور دارند که اگر این ظهور را از آن بگیریم هیچ چیز ته‌اش نمی‌ماند چون دوتا ظهور دارند خب معنایش تعارض به سند سرایت می‌کند دیگر این بحث که عرض کردم اختلافی هست در این مبحث در تضاد دائمی بین آقایان که آیا تعارضی که وجود دارد تعارض بین اصل دلیل است یا تعارض بین اطلاق دلیل است؟ ما در واقع می‌خواهیم بگوییم اینکه تعارض بین اصل دلیل است یا اطلاق دلیل است هم در جایی که اظهر و ظاهری وجود داشته باشد هم در جایی که اظهر و ظاهری وجود نداشته باشد فرع انحلالی بودن دلالت آن دلیلی که می‌خواهد کنار برود در اظهر و ظاهر،‌ظاهر می‌خواهد برود کنار اگر این ظاهر دوتا دلالت داشته باشد به طوری که با رفع ید از دلالت اولیه دلالتی‌ته‌اش بماند خب ممکن است ما بتوانیم این حرف را بزنیم ولی اگر ته‌اش چیزی نماند نمی‌شود این حرف را زد جایی که اظهر و ظاهر هم نیست فرض این است که هر دو دلیل را ما می‌خواهیم آن ظهورش در فعلیت و اهمیت آن واجب را بگیرید یا بگویید ظهور بگویید ظهور اطلاقی‌اش را بگیرید این فرع این هست که یک چیزی ته‌اش بماند یعنی دوتا دلالت داشته باشد دلالت اولیه را که ما رفع ید کردیم آن دلالت ثانویه باقی بماند ولی اگر آن دلالت ثانویه و دلالت اولیه مستقل از هم نباشند به هم گره خورده باشند می‌گوید وقتی خودم هم می‌آیم پایین تو را هم با خودم می‌کشم پایین نمی‌گذارم تنها باقی بمانی اگر چنین مفهومی را داشته باشد لازمه‌اش این است که به سند سرایت می‌کند دیگر این فرع این نکته هست این یک مطلب پس بنابراین شرط عدم سرایت تعارض به سند در تضاد دائمی این هست ظهورات که انحلالی باشد نسبت به آن دلیلی که قرار سقوط کند پرسش: فرقی نمی‌کند حالا چه تضاد دائمی چه اتفاقی ... پاسخ: نه فرض این است که ما تضادهای اتفاقی را از اول گفتیم ناظر به ظرف تزاحم نیستند پرسش:... پاسخ: نه شهید صدر را نمی‌خواهیم حالا بحث کنیم آن اشکالی بود به ایشان. حالا ایشان به هر حال این را

نگفته ما می‌خواهیم بگوییم که در آنجایی که ما داریم به هر حال تعارض را مطرح می‌کنیم که حالا فرض روشنش در تضاد دائمی است در تضاد دائمی ما پذیرفتیم که تضاد دائمی به تعارض کشیده می‌شود بحث ما این هست که آیا این تعارض، تعارض در اصل دلیل است که تعارض به سند یا در اطلاق دلیل است یعنی عدم سرایت به سند این را داریم بررسی می‌کنیم خب این یک نکته پرسش: طبعاً آن مرجحاتش هم فرق می‌کند ... پاسخ: طبیعتاً حالا وقتی که سند کشیده شده یک مرجحات دیگری مطرح می‌شود چیزهایش فرق می‌کند.

خب حالا این یک نکته،‌نکته دوم اینکه حالا فرض کردیم که اینها انحلالی است آیا همین مقدار کافی هست برای اینکه تعارض به سند کشیده نشود یا کفایت نمی‌کند جایی که انحلالی نباشد کشیده می‌شود آن بحثی نیست ولی حالا فرض می‌کنیم که انحلالی است یک دلیل داریم دوتا مفاد دارد یک مفادش این هست که همان مثالی که زدم می‌گوید اولاً صلاة واجب است ثانیاً اهم هست حالا هر دو را انحلالی فرض می‌کنیم که راحت‌تر باشد هر دو دلیل ما هم اظهر هم ظاهر هر دو ظهورهایشان انحلالی است خب شما هم می‌گویید که مثلاً اظهر را شما اخذ کنید به جمیع مفاد و ظاهر را از آن رفع ید کنید نسبت به بعضی از مفاد خب اینجا ما در واقع اینکه اظهر را اخذ می‌کنیم فرع این است که سند اظهر اقوی باشد یعنی آنکه عقلاءً هست اگر سند اظهر اقوی نبود سند اظهر اضعف بود ما چرا اظهر را اخذ کنیم و با او قسمتی از ظهور دلیل ظاهر را بگذاریم کنار یک راه دیگرش هم این هست که نه به قرینه آن ظاهر، فرض کنید ظاهر قطعی الصدور آن را حالا این جوری فرض می‌کنیم اگر ظاهر قطعی الصدور باشد ما می‌گوییم آن قطع صدور اظهر اصلاً ظنی الصدور باشد چرا شما اظهر ظنی الصدور را نمی‌آیید سندش را بگذارید کنار عقلاءً به نظر نمی‌رسد که اینجا بین اظهری که از جهت سندی اضعف هست مقدم باشد. بله یک بحثی وجود دارد که ما اگر استظهار کنیم از ادله حجیت سند،‌بگوییم که ادله حجیت سند می‌گوید که این ظهور او را بگذار کنار حکومت بر دلیل دیگر را از دلیل حجیت ظهور اظهر استفاده کردیم یعنی نظارت به جمع عرفی را هم از آن بدست آوردیم خب لازم این مطلب درست است این

مطلب ولی این یک مقداری نیازمند به یک بیانی هم هست یعنی باید یک استظهار عرفی بشود این همان چیزهایی هست که ما در بحث حقیقت جمع عرفی در موردش گفتیم که حقیقت جمع عرفی عقلاءً در صورتی جمع عرفی انجام می‌شود که جمع عرفی اظهر باشد به اصطلاح مخالفت ظاهر در جمع عرفی ارتکابش سهل‌تر باشد از کنار گذاشتن سند یک موقع ما با حاج آقا صحبت می‌کردم که آیا این جوری نیست حاج آقا می‌فرمودند عقلاءً همین جور است ولی از جهت تعبد شرعی معلوم نیست این جور باشد شاید ادله تعبد سند ما این جور بگوییم، بگوییم ادله تعبد سند در واقع می‌خواهد بگوید جمع عرفی کن فرض کن آنها اگر قطعی بودند چکار می‌کردید الان هم همان کار را بکن در فرض قطع به صدور هر کار می‌کردید همین کار را باید پیاده کرد. حالا این را یک مقداری باید چیز کرد که آیا یک چنین استظهار می‌شود کرد، بعید نیست بشود یک چنین استظهاری را کرد. پرسش:... بحث شرعی‌اش از حیث عقلایی‌اش هم ... پاسخ: نه عقلایی‌اش چرا! پرسش:... عرف اصل شرط حجیت را هر دوتا داشته باشند .... پاسخ: ... بگذارید نکته‌اش را بگویم این مبتنی بر یک نکته است عقلاء رفتارهایشان به جهت طرقیت است اگر طریقیت نوعیه سند از طریقیت نوعیه ظهور بیشتر باشد طریقیت غالبیه‌اش من قبول دارم ولی آیا واقعاً این احیاناً بعضی وقتها هم همین جور هست این را من انکار هم نمی‌کنم خیلی وقتها مواردی هست که اینکه روای در اصل اخبارش اشتباه کرده باشد از اینکه در خصوصیاتش اشتباه کرده باشد راحت‌تر است این را فی‌الجمله قبول دارند این مطلب را ولی بحث این هست که تمام تصرفاتی که آقایان می‌خواهند بگویند آیا به این سمت است نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که اگر علت این هست مفاد جمع عرفی هم باید این جوری معنا بکنیم آن سنخ جمع عرفیی که اشتباه در این سنخ است از اشتباه در عدم اخبار اشتباهش بیشتر باشد یعنی جمع عرفی فقط همان نکته‌ای که می‌خواهم بگویم ولی به نحو نوعی شما مطرح کنید ما از جهت عقلایی که می‌خواهم عرض بکنم این است بیینید فرض کنید عام و خاص می‌گوید جمع عرفی این هست که با خاص عام را تقیید می‌زند بحث این است که آیا با خاص منفصل عام را تقیید زدن

شیوع بیشتر دارد یا اینکه دو نفر عادلی که خبر می‌دهند یکی‌شان اشتباه کرده باشد اگر غالباً بیشتر موارد اگر اشتباهی رخ داده باشد اگر مخالفت اصلی رخ داده باشد در اطلاق و تقیید باشد ما قبول می‌کنیم ما این را انکار نمی‌کنیم بحث ما این هست که حقیقت جمع عرفی وقتی به این نکته برگشت چه چیزی هست که یعنی جمع عرفی بودند پایه‌اش به اینجا وابسته هست آن تصرفی که به نظر عرف متعارف آن تصرف بیشتر اتفاق می‌افتد تا اشباه کردن از جهت سند. این بیشتری قابل توجه حتی یک ذره دو ذره هم نباشد بنابراین آن وقت نگاه ما به جمع عرفی خیلی فرق می‌کند اصلاً تعریف جمع عرفی تقریباً مشخص می‌شود جمع عرفی آن تصرفی می‌شود که آن تصرف به اصطلاح عقلاءً نوعاً آن تصرف آسان‌تر باشد معنای آسان‌تر بودن هم همین است این کلی از جهت عقلایی‌اش است اما ممکن است حتی ما بگوییم شرعاً این جوری نیست بگوییم دو دلیل اگر قطع به صدور داشتید چکار می‌کردید آن وقت اگر چنین باشد اگر این استظهار صحیح باشد آن وقت یک سری یعنی در فرضی که قطع به صدور داشته باشیم چکار می‌کردیم آن وقت خیلی راحت‌تر جمع می‌شد یک سری چیزهایی که اینها می‌گفتند جمع تبری است دیگر تبری نبود جمع تبری نخواهد بود یعنی نگاه ما فرق می‌کند من تصور می‌کنم که مرحوم شیخ طوسی اینکه در تهذیب و استبصار این مقدار راحت جمع می‌کند خیلی از جمعهایی را که ایشان می‌کند دیگران می‌گوید اینها تبری است چی چی است فلان است بهمان است امثال اینها این ممکن است نگاهش این باشد می‌گوید ادله حجیت خبر این خبرها را به منزله خبر یقینی قرار می‌دهد اگر این دوتا خبر یقینی بودند پرسش:... پاسخ: اگر یقینی بودند نه سندش را نمی‌شود کنار گذاشت اگر ادله حجیت خبر می‌گوید شما اگر سند من قطعی بود چکار می‌کردید اگر سند قطعی بود گاهی اوقات شما کارهایی را می‌کردید که در صورتی که سند قطعی نباشد نمی‌کردید می‌گویید ولو به طور متعارف، متعارف نیست از عام خاص اراده بشود ولی چون حالا این قطعی است ما می‌گوییم این امر غیر متعارفی که معمول هم نیست خیلی کم اتفاق می‌افتد ولی الان اتفاق افتاده پرسش:... یعنی می‌فرمایید این قرینه‌ها زمان شیخ طوسی بود به دست ما نرسیده

پاسخ: نه بحث قرینه‌ها نمی‌کند بحث این است که جمع‌بندیهایی که شیخ طوسی می‌کند یک اطلاق و تقیدهایی می‌کند که خیلی عجیب و غریب است این ممکن است نکته‌اش این باشد که ایشان می‌گوید که ما این دوتا را باید قطعی فرض کنیم قطعی که فرض شد می‌بینید آن وقت «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» مفهوم پیدا می‌کند پرسش: یعنی جمع تبری هم باشد باید انجام داد ... پاسخ: باید انجام داد. طبیعتاً اگر سند قطعی باشد البته نه این نکته را هم ضمیمه بکنم البته این با بحث حمل به تقیه چیز نمی‌شود حمل به تقیه هم عرض اینهاست نگاهی که شیخ طوسی به چیزها دارد حمل به تقیه و تصرف به دلالات را عرض هم قرار می‌دهد می‌گوید این روایات چند جور می‌شود جمع کرد یکی اینکه اطلاق روایات اول را تقیید کنیم مثلاً به فلان جور «الوجه الثانی أن نحمل علی التقیة» بعد آن وقت حمل به تقیه‌هایش هم گاهی اوقات حمل به تقیه لموافقته لمذهب بعض العامة یک موقع مذهب کثیری از عامه است اکثر عامه است مشهور عامه است نه در تقیه هم موافقت با بعضی از عامه هم کفایت می‌کند این نگاه من تصور می‌کنم نگاهی هست که به خاطر اینکه ادله حجیت خبر را ناظر به این می‌داند که اینها قطعی فرض کن اگر توانستی با قطعی فرض کردن اینها یک جوری آنها را جمع کنی باید جمعش کنی پرسش:... تقیه آن وقت چه طوری می‌شود؟ پاسخ: خب حمل به تقیه می‌کنیم دیگر. پرسش:یعنی صدور قطعی است ... پاسخ: صدور قطعی است دلالتش هم می‌پذیریم ولی می‌گوییم که حمل به تقیه می‌کنیم آن هم یک جور است دیگر یعنی بر فرض صدور گاهی اوقات تصرف در دلالت می‌کنیم گاهی اوقات تصرف در جهت صدور می‌کنیم. می‌خواهم بگویم این نگاهها خیلی فرق دارد بین اینکه ما چه جوری به قضیّه نگاه بکنیم در بحث جمع عرفی و اینها هم من باز نکرده بودم این بحث را یک مقداری این بحث جمع عرفی باز بشود خیلی تفاوت پیدا می‌کند بین اینکه آیا واقعاً ... البته به نظر مطلب من خیلی روشن نیست خیلی روشن نیست که ادله حجیت خبر چیزی بیشتر از همان چیز عقلایی که عرض می‌کردم را اثبات بکند. و من تصور می‌کنم این جور نیست این خیلی واضح نیست این مطلب که اینها را قطعی شما فرض کن یعنی ولو آن رفتارهایی

که عقلاءً در ... این ممکن است ناظر به همان رفتار عقلایی باشد یعنی آن چیزی که جمع عرفی ملاکش این باشد آن چیزی که تصرف در ظهور از رفع ید کردن از سند یکی اهون باشد پرسش:... پاسخ: نه تعارض بدوی است دیگر اینها یک نوع تعارض بدوی است فرض این است نسبت به اینها که ممکن است بگوییم هست اشکالی ندارد.

علی أی تقدیر بنابراین عرض من این هست که با توجه به مجموع این نکاتی که عرض کردم اینکه ما اینجا در تضاد دائمی به هر اظهر و ظاهری از تصرف در سند اهون نیست حمل اظهر بر ظاهر به عنوان یک قانون کلی در کلمات آقایان این هست که اظهر را حمل می‌کنیم بر ظاهر نه باید دید آن ظاهر با این توضیحی که دادم باید برای ظاهر یک معنایی فرض کنید آنکه آن ظاهر آن معنای جدیدی که برای ظاهر فرض می‌کنیم اراده آن معنای جدید از ظاهر از رفع ید کردن از سند اظهر به جهت در نوع موارد کدام اهون است؟ عرض کردم باز شخصی نمی‌خواهم بگویم طریقیت در نوع موارد چون اظهر و ظاهر هم می‌شود آنها را صنف‌بندی کرد فرض کنید اظهر و ظاهر این است که از اطلاق رفع ید بکینم مقیدش بکنیم این یک جورش است اظهر و ظاهر یک جور این هست که از ظهور امر در وجوب رفع ید کنیم حمل به استحباب کنیم از ظهور امر در وجوب رفع ید کنیم حمل بر مجرد ترخیص بکنیم تصرف در ظاهر انواع و اقسام دارد آن سنخهای تصرف در ظاهر باید یکی یکی بررسی بشود بگوییم آن سنخها کدامشان با تصرف در سند اظهر مکافئ است کدامشان می‌چربد اینها را باید با همدیگر سنجید و نکته جمع عرفی این است یعنی محور جمع عرفی به اینجا برمی‌گردد که یک گونه تصرفی در ظاهر بشود کرد که عرفاً می‌گویند این تصرف در ظاهر اهون است این سنخ تصرف نه این تصرف در مورد شخصی این سنخ تصرف از رفع ید کردن از سند اظهر اهون است. این کل این بحث بنابراین همین جا داخل در همان بحثها باید بکنیم که آیا مثلاً این ظهور در فعلیت حالا ما مثلاً می‌گفتیم و قائل به این بودیم که اصلاً در موارد تزاحمهای اتفاقی فرض تزاحم را می‌گیرد ولی ظهور دارد در اینکه وجوب فعلی لولا التزاحم را یعنی یک نوع یک مرتبه‌ای

از مراتب اقتضاء را در مفاد امر درج می‌کردیم یک چنین مفادی احتمال می‌دادیم که بگوییم خب حالا اگر همین مطلب را بخواهیم در تزاحم دائمی هم ملتزم بشویم این مبتنی بر این هست که آیا این جور تصرف کردن اهون است یا از سند اظهر رفع ید کردن اگر سند اظهر چیز باشد به سند سرایت می‌کند بنابراین این نکته را توجه بفرمایید پرسش: انحلالی هم باشد ... پاسخ: انحلالی هم باشد حتی اظهر و ظاهر هم باشد ممکن است به سند سرایت کند عرض من این هست که حتی بر فرض اینکه اظهر هم باشد ممکن است به سند سرایت کند و این نکات اصلی بحث اینهاست که باید در این بحث درج بشود پس بنابراین سرایت به سند می‌کند یا نمی‌کند من نوشته آقای شهیدی را نگاه می‌کردم ایشان می‌گفتند عرفاً سرایت می‌کند به اصل دلالت و امثال اینها توضیحی ندادند این باید به این بحثها برگردد که عرض کردم والا همین جوری نکته‌ای ندارد که بگوییم حتماً سرایت می‌کند یا سرایت نمی‌کند یعنی نکته بحث این عرایضی بود که عرض کردم حالا یک مرحله دیگری می‌خواهم عرض بکنم که این را انشاء الله فردا در موردش صحبت می‌کنیم حالا نتیجه این بحثهای چی هست نتیجه این بحثها حالا اگر به سند سرایت کرد یکی دوتا نکته هست که فردا توضیحش را می‌دهم یکی بحث نفی ثالث اینجا هست ممکن است ما بگوییم اینهایی که با همدیگر تعارض می‌کنند در مفاد تعیینی‌شان است ولی مفاد نفی ثالث اینها دارند و این نفی ثالث، مفاد جدیدی به ما می‌دهد یک نکته دوم اینکه آیا اگر اینها تعارض کردند از خارج اگر ملاک را کشف کردیم در موارد تزاحمهای اتفاقی کشف ملاک از خارج می‌شد اینجا چطور نمی‌شود که کشف ملاک از خارج بشود از دلیلین کشف ملاک نمی‌شود درست است در تزاحمهای اتفاقی هم ما فرض کنید در مبنای حاج آقا این بود کشف ملاک نمی‌شود ولی خب ممکن است از خارج کشف ملاک بشود نتیجه کشف ملاک از خارج چی هست اینجا؟ باز دوباره چیزهای تزاحم را نمی‌‌خواهید اجرا کنید یک نکاتی هست که این را انشاء الله فردا در موردش توضیح می‌دهم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»